

نثر مسجع فارسی را بشناسیم

تقی وحیدیان کامیار (دانشگاه فردوسی مشهد)

نثر مسجع نثری است آهنگین و شعرگونه؛ هرچند فاقد وزن است، همانند شعر، از موسیقی قافیه و زیبایی‌های ترندهای ادبی و ظرایف بلاغی معمولاً بهره دارد. زبان درنثر مسجع معمولاً عاطفی است نه خبری؛ زیرا سجع با مضامین خبری صرف تناسبی ندارد. نثر مسجع در ادب فارسی ارجح و الایی دارد و از همان آغاز پدید آمدن نثر در وجود داشته و از قرن ششم به بعد کتاب‌ها و رسالاتی ارزشمند به این نثر زیبا تدوین یافته^۱ که از همه مهم‌تر مناجات‌های خواجه عبدالله انصاری و گلستان سعدی است. ولی، متأسفانه، درباره نثر مسجع فارسی تحقیق جدی مستقلی صورت نگرفته و اشارات مختصری که به سجع و نثر مسجع فارسی شده همه بر اساس استقرای ناقص است و بعضاً مبراً از خطا هم نیست. وانگهی این اشارات به جای آن‌که درباره نثر مسجع باشد مربوط به سجع در شعر است. دیگر آن‌که تا کنون به بررسی تحلیلی زیبایی‌های نثر مسجع پرداخته نشده و در این باره سخنی گفته نشده است؛ حال آن‌که غرض از نثر مسجع زیبایی‌آفرینی است و از این دیدگاه به آن باید نگریست.

ما در این گفتار بر آنیم که به توصیف سجع و نثر مسجع فارسی و بررسی زیبایی‌های آن بپردازیم. اما نخست ببینیم سجع چیست؟

۱) ملک‌الشعراى بهار (سبک‌شناسی، ج ۲، ص ۲۴) می‌نویسد: نثر مسجع در ایران از آغاز پیدا آمدن نثر درى موجود بوده است لیکن این شیوه به خطبه‌های کتاب یا در مورد ترجمه بعضی کلمات قصار انحصار داشته و کتاب یا رساله‌ای که بالتمام مسجع باشد پیش‌تر از قرن ششم، تا به حال، دیده نشده است.

در تعریف سجع گفته‌اند:

تسجیع آن است که سخن را با سجع بیاورند و آن سخن را مسجع و جمله‌های مشابه را قرینه می‌گویند. سجع آن است که کلمات آخر قرینه‌ها در وزن یا حرف روی یا هر دو موافق باشد.^۲ این تعریف خالی از اشکال نیست زیرا سجع همیشه در آخر قرینه‌ها نیست، مانند

اجل کاینات از روی ظاهر آدمی است و اذل موجودات سگ. (گلستان)
شبی در جزیره کیش مرا به حجره خویش در آورد. (گلستان)

ثانیاً، در این تعریف، صرف هم‌وزن بودن دو واژه در آخر قرینه‌ها نیز سجع به شمار آمده است حال آن‌که هم‌وزن بودن واژه‌های پایان قرینه‌ها نه تنها سجع نیست بلکه گوش، موزون بودن آنها را معمولاً در نمی‌یابد، مثلاً در
کار نه به حسن عمل است، در قبول خداست.

واژه‌های عمل و خدا گرچه هم‌وزن هستند اما سجع ندارند.^۳ صورت مسجع این کلام چنین است:

کار نه به حسن عمل است، کار در قبول ازل است.^۴

به علاوه، استاد همایی، به پیروی از رادویانی، سجع را به متوازی و مطرف و متوازن تقسیم می‌کند و در تعریف سجع متوازن می‌نویسد که کلمات قرینه در وزن متفق و در حرف روی مختلف باشند مانند کام و کار^۵ (مثال رادویانی مشید و مشند است).^۶

در این تعریف، اگر منظور از روی، چنان‌که از تعریف سجع متوازی برمی‌آید، حروف قافیه باشد که سجع متوازن زیبا نیست و اگر فقط حرف روی (حرف آخر قافیه) باشد باز در مواردی زیبایی ندارد؛ زیرا مصوت‌های بلند |ā| («ا») و |u| («و») می‌توانند به تنهایی اساس قافیه و سجع قرار گیرند مانند صحرا و صبا، ابرو و مو. حال اگر حرف آخر

۲) همایی، جلال‌الدین، فون بلاغت و صناعات ادبی، انتشارات توس، تهران ۱۳۶۱، ص ۴۱.
۳) شاید غرض وزن صرفی باشد نه وزن شعری؛ اما در صناعات ادبی غرض از وزن، وزن شعری است، همان‌گونه که استاد همایی در تعریف موازنه می‌گوید: «چنان است که در قرینه‌های نظم یا نثر، از اول تا آخر، کلماتی بیاورند که هرکدام با قرینه خود در وزن یکی و در حرف روی مختلف باشند:

مشک و شنگرف است گویی ریخته بر کوهسار

نیل و زنگار است گویی بیخته در مرغزار (همان، ص ۴۴)

چنان‌که می‌بینیم مشک با نیل و شنگرف با زنگار هم‌وزن به حساب آمده‌اند که غرض وزن شعری است نه صرفی.

۴) سخنان پیرهرات، به کوشش محمد جواد شریعت، تهران ۱۳۷۰، ص ۶۴. ۵) همان، ص ۴۲.

۶) محمد بن عمر الرادویانی، ترجمان البلاغه، ۱۳۶۲، ص ۱۳۷.

مختلف باشد دیگر قافیه و سجع وجود ندارد مانند صحرا و ابرو که هم وزن (شعری نه صرفی) هستند و تنها اختلاف روی دارند. ناگفته نماند که هر چند رادویانی و برخی دیگر از نویسندگان کتاب‌های بدیع مانند بکری شیخ امین^۷ و شمیسا^۸ و دیگران معتقد به وجود سجع متوازن هستند اما علمای بزرگ بلاغت چنین نظری ندارند مثلاً سکاکی، در مفتاح العلوم، گفته است که سجع در نثر همانند قافیه است در شعر و آن را سه گونه می‌داند؛ متوازی، مطرف، ترصیع^۹. خطیب قزوینی، در تلخیص المفتاح^{۱۰}، و تفتازانی در مطول همین نظر را دارند^{۱۱}.

به هر حال، سجع متوازن، طبق تعریف، زیبا و یا دقیق‌تر بگوییم سجع نیست؛ اما مثال‌هایی که در کتب بدیع برای سجع متوازن آمده زیباست و پیداست که تعریف اشکال دارد. مثال‌ها عبارتند از: مستقیم و مستین، پاک و صاف، شریف و کریم (فنون بلاغت) صارق، ثاقب، حافظ (البلاغة العربية). از مثال‌ها برمی‌آید که علاوه بر هم وزن بودن، برخی از حروف قافیه نیز باید مشترک باشند و حد اقل مصوت قبل از روی که معمولاً مصوت کوتاه است (علاوه بر آن در حروف دیگر نیز مشترک‌اند).

نکته دیگر که باید بررسی شود انواع سجع است. گفتیم که رادویانی سجع را سه گونه می‌داند:

۱. متوازی آن است که سخن را برابر بیاری که به وزن و عدد حروف متفق باشند و به حروف روی یکسان؛ چنانچون غلام و حسام، قلم و علم.

۲. مطرف آن است که یکی از دو کلمه به حرف زیادت زان دیگر باشد؛ چنانچون حال و محال، مال و منال.

۳. متوازن آن است که هر دو کلمه به وزن و عدد حروف یکسان بود و روی با خلاف؛ چنانچون قریب و بعید و مانند آن.

هر چند در کتب بدیع بیشتر فقط همین سه نوع سجع را برشمرده‌اند، اما، در

۷) بکری شیخ امین، البلاغة العربية في ثوبها الجديد، علم البدیع، الجزء الثالث، بیروت ۱۹۸۷، ص ۱۲۷-۱۲۸.

۸) سیروس شمیسا، نگاهی تازه به بدیع، تهران ۱۳۶۸، ص ۲۳-۲۶.

۹) ابویعقوب سکاکی، مفتاح العلوم، بی تا، قم، ص ۱۸۲.

۱۰) محمد بن عبدالرحمن خطیب قزوینی، تلخیص المفتاح، ۱۳۶۳، ص ۳۶.

۱۱) سعدالدین مسعود عمر التفتازانی، کتاب المطول، بی تا، ص ۳۶۱.

حقیقت، از این سه نوع سه گونه دیگر تولید می‌شود؛ زیرا این سه نوع مربوط به واژه آخر قرینه است. حال اگر دیگر واژه‌های قرینه‌ها یا بیشتر آنها دارای یکی از این سه ویژگی باشند، سه نوع جدید به وجود می‌آید:

متوازی ← ترصیع که همان تکرار سجع متوازی است؛
مطرّف ← بی‌نام که همان تکرار سجع مطرّف است؛
متوازن ← موازنه که همان تکرار سجع متوازن است.

این سه نوع هم سجع هستند. سکاکی، خطیب قزوینی و تفتازانی نیز ترصیع را جزو سجع دانسته‌اند. همایی، هر چند همان سه نوع سجع را برشمرده، اما درباره موازنه می‌نویسد: نوعی از سجع متوازن است که مخصوص به نثر و اواخر قرینه نباشد و آن چنان است که در قرینه‌های نظم یا نثر، از اول تا آخر، کلماتی بیاورند که هرکدام با قرینه خود در وزن یکی و در حرف روی مختلف باشند.^{۱۲}

پس موازنه هم نوعی سجع است. اما از تکرار سجع مطرّف در کتب بدیع یاد نشده و حال آن که این نیز نوعی سجع است که در شعر و نثر می‌تواند به کار رود.

اما نوع هفتمی هم هست و آن مزدوج نام دارد و، به گفته همایی، آن است که در اثنای جمله نثر یا نظم کلماتی مسجع را پیوسته یا نزدیک به یکدیگر بیاورند.^{۱۳} چنین به نظر می‌رسد که سجع مزدوج آن است که واژه‌های مسجع کنار هم باشند و معمولاً در دو یا چند قرینه نمی‌آید.

ناگفته نماند که در نثر مسجع این هفت گونه سجع، بعضی با کاربرد زیاد و بعضی با کاربرد کم یا نادر دیده می‌شود. به عبارت دیگر، این هفت نوع سجع در نثر به کار می‌رود و در نظم نیز برخی از آنها ممکن است به کار رود. اینک هفت نوع سجع با ذکر مثال:

۱. در سجع متوازی، دو واژه سجع‌دار هم‌قافیه و هم‌وزن‌اند:

هر چه نباید، دل‌بستگی را نشاید.

۲. در سجع مطرّف، دو واژه سجع‌دار هم‌قافیه اما ناهم‌وزن‌اند:

یکی تحرّمه عشا بسته و دیگری منتظر عشا نشسته. (گلستان)

۳. در سجع متوازن، دو واژه قافیه هم‌وزن‌اند و در حرف آخر تفاوت دارند؛ اما در

مصوت مشترک‌اند:

(۱۳) همان، ص ۲۷.

(۱۲) فنون بلاغت، ص ۴۴.

ملک گفت: این لطیفه بدیع آوردی و این نکته غریب گفتی. (گلستان)
۴. در ترصیع، همه واژه‌های یک قرینه با واژه‌های قرینه دیگر در وزن و حرف قافیه
مشترک‌اند:

مراد از نزول قرآن تحصیل سیرت خوب است نه ترتیل سورت مکتوب. (گلستان)
الهی! اگر گوئیم، ثنای تو گوئیم و اگر جوئیم، رضای تو جوئیم.^{۱۴}

البته ترصیع کامل، نادر است.

۵. بی‌نام (در کتاب‌های بدیع ذکری از این نوع سجع نشده است)، که در آن، همه
واژه‌های قرینه اول با معادل خود در قرینه دوم فقط در قافیه مشترک‌اند:

مصلحت بینم که تو را از قلعه به زیر اندازم تا دیگران نصیحت پذیرند و عبرت گیرند. (گلستان)

۶. در موازنه، همه واژه‌های یک قرینه با واژه‌های دیگر فقط هم‌وزن (وزن
شعری نه صرفی) هستند، این نوع در نظم بسیار است:

محال عقل است و خلاف شرع... (گلستان)

منافع سفر بسیار است از نزهت خاطر و جرّ منافع. (گلستان)

۷. مزدوج، آوردن کلماتی پیوسته یا نزدیک به هم در اثنای نثر یا نظم:

جوانی بدرقه ما شد سپرباز، چرخ انداز، سلحشور، بیش زور. دزد بی توفیق، ابریق رفیق
برداشت که به طهارت می‌رود و به غارت می‌رفت. مقامی دل‌گشای روان‌آسای. در عقیش
غلامی بدیع‌الجمال لطیف‌الاعتدال. (گلستان)

در میان همه انواع سجع، بسامد کاربرد مطرف بیشتر است. به علاوه، در سجع‌های
مطرف کمابیش موازنه یا ترصیع ناقص و جز آن نیز دیده می‌شود.

انواع سجع که در نثر به کار می‌رود در نظم نیز کاربرد دارد. البته سجع مطرف، حکم
دیگری دارد، چون هر شعر قافیه‌داری به ناچار از سجع مطرف خالی نیست. در حقیقت،
سجع مطرف در شعر همان قافیه است، برخلاف سجع متوازی؛ زیرا اگر واژه‌های قافیه
موزون باشند علاوه بر قافیه سجع متوازی نیز دارند. با این همه، علمای بلاغت سجع را
خاص نثر دانسته‌اند. مثلاً سکاکی معتقد است که سجع در نثر همانند قافیه است در
شعر^{۱۵}. لیکن تفتازانی می‌نویسد:

گفته‌اند که سجع مختص نثر نیست بلکه در شعر هم جاری است^{۱۶}.

۱۶ همان، ص ۳۶۳.

۱۵ مطول، ص ۳۶۱.

۱۴ سخنان پیر هرات، ص ۲۷.

در ادب فارسی، قضیه برعکس است. اولین کتاب موجود که به زبان فارسی درباره صناعات ادبی تدوین شده ترجمان البلاغه نوشته رادویانی است. در این کتاب، آنچه درباره سجع گفته شده به شعر منحصر است و همه مثال‌ها از شعر آمده است، هر چند رادویانی بعد از خواجه عبدالله یا معاصر او می‌زیسته است، (تاریخ وفات خواجه ۴۸۱ هجری است و تاریخ استنساخ نسخه موجود ترجمان البلاغه ۵۰۷ هجری).

به هر حال، رادویانی نه به سجع‌های مقدمه بعضی از کتاب‌های منثور توجه کرده نه به نثر مسجع خواجه عبدالله. بعدها نیز در کتاب‌های بدیع کمابیش همین سنت به جا مانده و اشاراتی که به سجع شده بیشتر درباره شعر است. البته آنها هم که به سجع در نثر اشاره داشته‌اند جز تکرار مکررات نیاورده‌اند.

در روزگار ما، کسانی از جمله ملک‌الشعراى بهار اشاراتی به بعضی از ویژگی‌های نثر مسجع فارسی کرده‌اند. اما این مطالب توصیفی دقیق و همه‌جانبه از نثر مسجع فارسی به دست نمی‌دهد. مثلاً در سبک‌شناسی بهار (ج ۳، ص ۱۴۵) آمده است:

در گلستان و در سایر کتب استادان دیده شده است که در قرینه‌ها بیشتر قرینه نخستین کوتاه‌تر از قرینه دومین است و یا هر دو قرینه مساوی یکدیگرند و به نادر قرینه نخستین از قرینه دومین بلندتر است.

حال آن‌که در نثر مسجع گلستان کمتر شاهدهی می‌توان یافت که، در آن، قرینه اول کوتاه‌تر باشد. حتی مثال‌هایی که خود ملک آورده نه‌تنها مؤید این نظر نیست بلکه در یکی از مثال‌ها (ص ۱۴۶) قرینه اول طویل‌تر است:

تا برسد به کنار آبی که سنگ از صلابت او بر سنگ همی‌آمده و خروش به فرسنگ همی‌رفت.
 (گلستان)

اینک مثال‌های دیگر از گلستان که در همه طول قرینه اول بیشتر است:

هر یک به قراضه‌ای در معبر نشسته و رخت سفر بسته. (گلستان)

یکی در صورت درویشان نه بر صفت ایشان. (گلستان)

نه هر چه به قامت مهتر به قیمت بهتر. (گلستان)

طایفه دزدان عرب بر سر کوهی نشسته بودند و منفذ کاروان بسته و رعیت بلدان از مکاید

ایشان مرعوب و لشکر سلطان مغلوب. (گلستان)

البته اکثر قرینه‌های سعدی دقیقاً یا تقریباً برابر است ولی طویل‌تر بودن قرینه اول نیز بسیار است، اما کمتر اتفاق می‌افتد که قرینه دوم طویل‌تر باشد و اگر هم باشد معمولاً

تفاوت اندک است، چندان که مساوی به نظر می‌رسد:
هنوز نگران است که ملکش با دگران است. (گلستان)
هم‌چنین در سبک‌شناسی (ص ۱۴۵) آمده است که:

[سعدی] اسجاع را در مزدوجات می‌آورد... و گاهی هم که به قرینه‌سازی می‌پردازد، سجع از دو تا سه بیش معمول او نیست.

حال آن‌که قضیه برعکس است؛ زیرا سعدی بیشتر به قرینه‌سازی می‌پردازد و به‌ندرت مزدوج می‌آورد چندان که شمار مزدوج‌ها قابل مقایسه با قرینه‌سازی‌ها نیست.
به هر حال، در این گفتار بر آنیم که به توصیف و تحلیل دقیق نثر مسجع خواجه عبدالله انصاری و سعدی پردازیم که اولی، نخستین نثر مسجع فارسی به معنی دقیق کلمه است و دومی بهترین نثر مسجع فارسی.

ویژگی‌های نثر مسجع فارسی

چنان‌که گفتیم، در این گفتار نثر مسجع فارسی را بر اساس نثر گلستان سعدی و نثر مسجع خواجه عبدالله انصاری بررسی می‌کنیم. نثر مسجع فارسی وجوه تمایزی دارد و با نثر مسجع عربی یکسان نیست. کسانی که اشاراتی به نثر مسجع فارسی کرده‌اند گمان برده‌اند که آن با نثر مسجع عربی یکسان است و این دو قواعد مشترک دارند. برای روشن شدن مطلب نثر مسجع فارسی را در دو اثر مذکور توصیف می‌کنیم.

نخست باید دانست که نثر گلستان و رسایل خواجه همیشه مسجع نیست بلکه، در خلال نثر مسجع، گاه به نثر کاملاً مرسل برمی‌خوریم:

دشمن اگرچه حقیر است از او ایمن مباش، از دشمن دوست روی بترس، از نوکیسه وام مکن، با ناشناخته سفر مکن، امانت نگاه‌دار.^{۱۷}

دل رفت و دوست رفت، ندانم که از پس دوست روم یا از پس دل؟

گفتا به سِرْم ندا آمد که از پس دوست شو که عاشق را دل از بهر یافتِ وصال دوست باید، چون دوست نبود دل را چه کند؟^{۱۸}

این ویژگی در کلام خواجه کم است اما در سخن سعدی کم نیست:

۱۷) سخنان پیر هرات، تهران ۱۳۷۰، ص ۲۳؛ نیز ← همان، ص ۱۱، ۱۲.

۱۸) همان، منقولات میبدی، ص ۹۳-۹۴.

جالینوس ابلهی را دید دست در گریبان دانشمندی زده و بی‌حرمتی همی‌کرد. گفت: اگر این نادان نبودی کار وی با نادانان بدینجا نرسیدی. (گلستان)^{۱۹}.

از طرفی، در گلستان، کمتر اتفاق می‌افتد که نثر کاملاً مسجع باشد و اغلب در نثر مسجع جمله یا جمله‌هایی بی‌سجع می‌آید. در سخنان خواجه نیز گاه چنین است:

زندگی تو بر مرگ وقتی ترجیح دارد که این دوازده خصلت را نگاه داری؛ اول با حق به صدق، دوم با خلق به انصاف...، چهارم با بزرگان به حرمت، پنجم با کودکان به شفقت، ششم با دوستان به نصیحت^{۲۰}.

فردا در موقف حساب اگر مرا نوایی بود و سخن را جایی بود، گویم: بار خدایا از سه چیز که دارم در یکی نگاه کن: اول سجودی که هرگز جز ترا از دل نخواهست، دیگر تصدیقی که هر چه گفتمی گفتم که راستست...

الهی وسیلت به تو هم تویی، اول تو بودی و آخر تویی. همه تویی و بس، باقی هوس^{۲۱}.

یکی دیگر از ویژگی‌های نثر مسجع فارسی شمار قرینه‌های هم‌سجع است. در گلستان، سجع‌ها عموماً دوتایی است:

جان در حمایت یک دم است و دنیا وجودی میان دو عدم. مشک آن است که ببوید نه آن‌که عطار بگوید.

گفتم مذمت اینان روا مدار که خداوند کرمند...

معمولاً توالی سجع‌ها به صورت دوتایی است یعنی هر دو قرینه سجع جداگانه‌ای دارند: تا عاقبة الامر دلیلش نماند دلیلش کردم، دست تعدی دراز کرد و بیهده گفتن آغاز؛ و سنت جاهلان است که چون به دلیل از خصم فرومانند سلسله خصومت بجنبانند. (گلستان)

در نثر سعدی، به ندرت تکرار سه یا چهار سجعی و نادرتر از آن پنج سجعی دیده می‌شود. سه تایی:

حکیمان دیردیر خورند و عابدان نیم‌سیر و زاهدان سد رمق و جوانان تا طبق برگیرند و پیران تا عرق کنند. (گلستان)

چهار تایی:

توانگران دخل مسکینان‌اند و ذخیره گوشه‌نشینان و مقصد زایران و کهف مسافران و محتول بارگران، بهر راحت دگران. (گلستان)

۲۰) سخنان پیر هرات، ص ۲۱.

۱۹) هم‌چنین، در همین باب، حکایت‌های ۶ و ۷ و ۸
 ۲۱) همان، منقولات میبیدی، ص ۷۸ و ۱۱۰.

پنج تایی:

هرجا گل است خار است و با خمر خمارست و بر سر گنج مارست و آنجا که در شاهوارست
نهنگ مردم خوارست. (گلستان):

در نثر خواجه عبدالله معمولاً توالی سجع‌ها دوتایی است ولی سه تا پنج و شش تایی و
حتی بیشتر هم کم نیست حتی، به ندرت، به ده و پانزده هم می‌رسد.
دوتایی:

بنده آنی که در بند آنی. هر چیز که به زبان آمد به زبان آمد.
خدای تعالی می‌بیند و می‌پوشد، همسایه نمی‌بیند و می‌خروشد.^{۲۲}

سه تایی:

بدایت همه درد است و نیاز، نهایت همه نازست و کشفِ راز^{۲۳}.
اگر بر هواپری مگسی باشی و اگر بر روی آب روی خسی باشی، دلی به دست آر تا کسی
باشی.^{۲۴}

چهار تایی:

گریستنی دارم در سر دراز، ندانم از حسرت‌گیریم یا از آز، سرشک چشم خود را مایه ساز تا
بنوازد ترا آن بی‌نیاز^{۲۵}.
الهی، نه ظالمی که گویم زنهار؛ و نه مرا بر تو حقی که گویم بیار؛ همچنین می‌دار، ای کریم و
ای ستار^{۲۶}.

پنج تایی:

الهی، نه نیستم نه هستم؛ نه بُریدم نه پیوستم نه به خود میان بستم؛ لطیفه‌ای بود، از آن مستم؛
اکنون زیر سنگ است دستم^{۲۷}.

اینک شواهد توالی سجع‌های طولیل‌تر:

هشت تایی:

الهی، ای سزای کرم و ای نوازنده عالم، نه با جز تو شادی است نه با یاد تو غم؛ خصمی و
شفیعی و گواهی و حکم؛ هرگز بینمانفسی با مهر تو به هم، آزاد شده از بند وجود و عدم، باز
رسته از زحمت لوح و قلم، در مجلس انس قدح شادی بر دست نهاده دمام^{۲۸}.

۲۲) سخنان پیر هرات، ص ۶۵؛ نیز ص ۱۷. ۲۳) همان، ص ۶۶. ۲۴) همان‌جا.
۲۵) همان، ص ۵۵. ۲۶) همان، ص ۵۳. ۲۷) همان‌جا. ۲۸) همان، ص ۸۴.

پانزده تایی:

الهی، تو دوستان را به خصمان می‌نمایی؛ درویشان را به غم و اندوهان^{۲۹} می‌دهی؛ بیمار کنی و خود بیمارستان کنی، درمانده کنی و خود درمان کنی؛ از خاک آدم کنی و با وی چندان احسان کنی، سعادتش بر سر دیوان کنی و به فردوس او را مهمان کنی، مجلسش روضه رضوان کنی، ناخوردن گندم با وی پیمان کنی و خوردن آن در علم غیب پنهان کنی، آنگه او را به زندان کنی و سال‌ها گریان کنی؛ جباری تو، کار جباران کنی؛ خداوندی، کار خداوندان کنی؛ تو عتاب و جنگ همه با دوستان کنی^{۳۰}.

جای سجع در نثر مسجع

کسانی که درباره نثر مسجع فارسی سخن گفته‌اند، معتقدند که، در آن، سجع در پایان قرینه می‌آید، حال آن‌که این ویژگی نثر مسجع عرب است^{۳۱}. در عربی، سجع دقیقاً در پایان قرینه‌ها می‌آید. اما، در نثر مسجع فارسی، سجعی که دقیقاً در پایان قرینه‌ها نباشد به اندازه سجع پایانی عادی است. به عبارت دیگر، همان‌گونه که بسیاری از اشعار فارسی همراه با ردیف است، در نثر مسجع فارسی نیز، پس از سجع، ردیف یا ردیف‌گونه بسیار دیده می‌شود و بسیار هم متنوع است. ما پیش از آن‌که به ویژگی‌های این ردیف و ردیف‌گونه بپردازیم به یکی دیگر از ویژگی‌های برجسته نثر مسجع فارسی اشاره می‌کنیم و آن وجود سجع آغازی و میانی و متناوب است.

۱. سجع آغازی: در نثر مسجع سعدی و خواجه عبدالله، در مواردی، سجع در آغاز قرینه یا با اندک فاصله از آغاز قرینه می‌آید:

اجل کاینات از روی ظاهر آدمی است و اذل موجودات سگ... (گلستان)

شدت نیکان روی در خراج دارد و دولت بدن سر در نشیب. (گلستان)

پیاده عاج چون عرصه شطرنج به سر می‌برد فرزین می‌شود یعنی به از آن می‌گردد که بود و

پیادگان حاج بادیه به سر بردند و بتر شدند. (گلستان)

رحم آوردن بر بدان ستم است بر نیکان و عفو کردن از ظالمان جود است بر درویشان.

(گلستان)

۲۹) قافیه آوردن علامت جمع «ان» بی فاصله عیب است و ایطاء (شایگان) جلی نام دارد. اما با فاصله آوردن آن عیب نیست. (۳۰) همان، منقولات میبدی، ص ۸۵

۳۱) فقط گاهی به تقلید از عربی، سجع در نثر فارسی در پایان قرینه می‌آید:

ای رستاخیز شواهد و استهلاک رسوم؛ عارف به نیستی خود زنده است، ای ماجد قیوم؛ همه در آرزوی دیدار تو و من در دیدار گوم (=گم). (سخن پرهات، منقولات میبدی، ص ۱۳۴).

۲. سجع میانی: در نثر مسجع فارسی، در مواردی سجع نه در پایان قرینه است و نه در آغاز آن بلکه در میان قرینه است:

آدم را چشم بد رسید، به توبه شفا یافت؛ و ابلیس را چشم خود رسید ملعون ابد گشت^{۳۲}.
از او خواه که دارد و می خواهد که از او خواهی؛ از او مخواه که ندارد و می کاهد اگر
بخواهی^{۳۳}.

۳. سجع متناوب: گاهی، به جای آن که سجع در پایان یا میان یا در آغاز دو یا چند قرینه باشد، به صورت متناوب می آید (به صورت الف... ب؛ الف... ب).

هر بیدقی که براندی (الف) به دفع آن بکوشیدی (ب)؛ و هر شاهی که بخواندی (الف) به
فرزین ببوشیدی (ب). (گلستان)

خلعت سلطان، اگرچه عزیز است (الف)، جامه‌ی خود از آن به عزت تر (ب)؛ و خوان بزرگان،
اگرچه لذیذ است (الف)، خُرده انبان خود از آن به لذت تر (ب). (گلستان)
هر سر که در سجود (الف) نیست، سفجه‌ای (ب) به از او؛ هر کف که در او جود (الف) نیست،
کفجه‌ای (ب) به از او^{۳۴}.

الهی، به صلاح آر (الف) که نیک بی سامانیم (ب)؛ جمع دار (الف) که بد پریشانیم (ب)^{۳۵}.
در زمره توانگران شاکرند (الف) و کفور (ب) و در حلقه درویشان صابرند (الف) و ضجور (ب).
(گلستان)

در مثال زیر، هر چند قافیه یکسان است اما تناوب به این صورت است که یکی با ردیف است^{۳۶} و دیگری بدون ردیف:

الهی، بود من بر من تاوان است (الف)، تو یکبار بود خود بر من تابان (ب)^{۳۷}.
الهی، معصیت من بر من گران است (الف)، تو رود جود خود بر من باران (ب)^{۳۸}.
الهی، جرم من زیر حلم تو پنهان است (الف)، تو پرده عفو خود بر من گستران (ب)^{۳۹}.
به عزت (الف) مالی (ب) که دارند (ج) و عزت (الف) جاهی (ب) که پندارند (ج)... (گلستان)
(این گونه را می توان ترصیع ناقص نیز نامید).

۴. سجع مرکب: در نثر مسجع سعدی به موردی برمی خوریم که، در قرینه اول، دو

۳۲) سخنان پیرهرات، ص ۵۶. ۳۳) همان، ص ۶۵. ۳۴) همان، ص ۷۰.

۳۵) همان، ص ۲۹.

۳۶) پیش تر گفتیم که علمای بزرگ بلاغت مانند سکاکی، خطیب قزوینی و تفتازانی سجع در نثر را همانند قافیه در شعر می دانند. بنابراین نظر، واژه یا واژه‌های بعد از قافیه همانند ردیف در شعر شمرده می شود.

۳۷) سخنان پیرهرات، متقولات میبیدی، ص ۱۸۶. ۳۸) همان جا. ۳۹) همان جا.

سجع فرعی آمده است و، در قرینه دوم، سه سجع فرعی. با این همه چون سجع اصلی از نظر نحوی یکسان است دریافت سجع آسان است:

طریقِ درویشان ذکر است و شکر و خدمت و طاعت و ایثار و قناعت و توحید و توکل و تسلیم و تحمل. هرکه بدین صفت‌ها که گفتیم موصوف است به حقیقت درویش است و گر در قیاست. اما هرزه‌گردی بی‌نماز، هواپرستِ هوسباز، که روزها به شب آرد در بند شهوت و شب‌ها روز کند در خوابِ غفلت و بخورد هر چه در میان آید و بگوید هر چه بر زبان آید، رند است و گر در عباس. (گلستان)

سجع همراه با ردیف یا ردیف‌گونه

۱. ردیف‌دار:

قیمت شکر نه از نی است که آن خاصیت وی است. (گلستان)

ترا که خانه یقین است بازی نه این است. (گلستان)

نصیحت از دشمن پذیرفتن خطاست ولیکن شنیدن رواست. (گلستان)

عاصی که دست بردارد به از عابد که در سر دارد. (گلستان)

اگر شب‌ها همه قدر بودی، شب قدر بی‌قدر بودی. (گلستان)

الهی، خواندی، تأخیر کردم؛ فرمودی، تقصیر کردم.^{۴۰}

انتظار را طاقت باید و ما را نیست صبر را فراغت باید و ما را نیست.^{۴۱}

چنان‌که می‌بینیم، در نثر مسجع، ردیف می‌تواند کوتاه باشد یا طولانی، یک کلمه باشد یا بیشتر، اسنادی باشد یا غیر اسنادی.

۲. سجع با حذف ردیف: یکی از تفاوت‌های ردیف در نثر مسجع با ردیف شعری

این است که در نثر مسجع ردیف را در قرینه اول می‌توان حذف کرد:

زن جوان را اگر تیری در پهلو نشیند به که پیری [در پهلو نشیند] (گلستان).

دختری خواسته بود و حجره به گل آراسته [بود]. (گلستان)

در دلش هیچ غم نیامدی و لب از خنده فرا هم [نیامدی]. (گلستان)

علم از بهر دین پروردن است نه از بهر دنیا خوردن [است]. (گلستان)

به دوستی پادشاهان اعتماد نشاید کرد و به آواز خوش کودکان [اعتماد نشاید کرد]. (گلستان)

خلقی هم بدین هوس که تو داری اسیرند و پای در زنجیر [ند]. (گلستان)

دست تعدی دراز کرد و بیهده گفتن آغاز [کرد]. (گلستان)

۴۱) همان، ص ۳۰.

۴۰) سخنان پیر هرات، ص ۲۶.

۳. گاهی حذف ردیف بدون قرینه زمان فعل است:

آن روز که تو دیدی غم نانی داشتم و امروز تشویش جهانی [دارم]. (گلستان)

۴. ردیف در یک قرینه مثبت است و در دیگری منفی:

به نانهاده دست نرسد و نهاده هر کجا هست برسد. (گلستان)

۵. ردیف‌گونه: در مواردی واژه‌ها یا واژه‌های بعد از سجع متفاوت‌اند و آن بر

چندگونه است:

۱. دو کلمه مترادف است، یعنی لفظ متفاوت و معنی یکسان:

نه چندان درشتی کن که از تو سیر گردند و نه چندان نرمی که بر تو دلیر شوند. (گلستان)

عصاره نالی به قدرت او شهد فایق شده و تخم خرمایی به تربیتش نخل باسق گشته. (گلستان)

هر که در پیش سخن دیگران افتد تا مایه فضلش بدانند، پایه جهلش بشناسند. (گلستان)

۲. لفظ و معنی هر دو متفاوت است:

افتد ندیم حضرت سلطان را زر بیاید و باشد که سر برود. (گلستان)

مُلک از خردمندان جمال گیرد و دین از پرهیزگاران کمال یابد. (گلستان)

اگر توانگری دهمت، مشغل شوی به مال از من و گر درویش کنمت تنگدل نشینی. (گلستان)

از جاهت اندیشه همی کردم، اکنون در چاهت همی بینم. (گلستان)

تعزیم کن که جای تهنیت نیست. (گلستان)

تا جان بر خطر ننهی بر دشمن ظفر نیابی. (گلستان)

ساخت دستوری قرینه‌ها در نثر مسجع

معمولاً گمان می‌رود که قرینه‌های سجع در جمله‌های مستقل شکل می‌گیرد؛ اما بررسی

نشان می‌دهد که آن منحصر به جمله‌های مستقل نیست و ساخت‌های گوناگون دارد.

حتی ساخت نحوی قرینه‌های کلام مسجع در آثار نویسندگان متفاوت است و این یکی

از ویژگی‌های سبکی نویسندگی است؛ مثلاً ساخت قرینه‌ها در نثر خواجه عبدالله ساده

است و تنوع چندانی ندارد، حال آن‌که در نثر سعدی دارای تنوع بسیار است.

قرینه‌های مسجع یا در توالی جمله‌های مستقل شکل می‌گیرند یا در جمله مرکب و یا

در جمله ساده.

۱. در جمله ساده

- حق جلّ و علا می‌بیند و می‌پوشد و همسایه نمی‌بیند و می‌خروشد^{۴۲}. (گلستان)
جان در حمایت یک دم است و دنیا وجودی میان دو عدم. (گلستان)
واژه‌های مسجع در جمله اول نقش مضاف الیهی دارد و در جمله دوم نقش متممی).
عصاره نالی به قدرت او شاهد فایق شده و تخم خرمایی به تربیتش نخل باسق گشته. (گلستان)
واژه‌های مسجع در هر دو جمله صفت‌اند).
شیطان با مخلصان بر نمی‌آید و سلطان با مفلسان. (گلستان)
واژه‌های مسجع در هر دو قرینه نهاد است).
دو کس را حسرت از دل نرود و پای تعابن از گل بر نیاید: تاجر کشتی شکسته و وارث با قلندران
نشسته. (گلستان)
۲. در جمله‌های مرکب؛ قرینه اول در جمله هسته (پایه) است و قرینه دوم در جمله وابسته (پیرو)؛ اما گاه هر دو قرینه در جمله وابسته (پیرو) اند.
گر تیغ قهر برکشد نبی و ولی سر درکشد. (گلستان) (در هسته و وابسته)
عقل چو خلاف اندر آید بجهد و چو صلح بیند لنگر بنهد (هر دو در هسته)، که آنجا سلامت
بر کران است و اینجا عداوت در میان. (گلستان) (هر دو در وابسته)
ضمناً واژه‌های قافیه ممکن است هر دو فعل باشد یا مفعول یا صفت یا... :
ای مردان بکوشید تا جامه زنان نپوشید. (گلستان) (در هر دو، فعل)
هر آینه تا رنج نبری گنج برنداری. (گلستان) (در هر دو، مفعول)
عقلِ نفیست را چه شد تا نفس خبیثت غالب آمد؟ (گلستان) (در هر دو صفت)
۳. در یک جمله ساده: دو قرینه سجع می‌تواند در یک جمله ساده بیاید، در
نقش‌های متفاوت؛ به عبارت دیگر، قرینه‌ها از اجزای اصلی یا فرعی جمله‌اند.
عطف دو نهاد (مسندالیه): آتش نشانندن و اخگر گذاشتن و افعی کشتن و بچه
نگه‌داشتن کار خردمندان نیست.
نهاد با متمم: من و دوستی چون دو بادام‌مغز در پوستی صحبت داشتیم. (گلستان)
صفت با متمم: کوتاه خردمند به که نادان بلند. (گلستان)
عطف دو مسند: خلقی... اسیرند و پای در زنجیر. (گلستان)
نهاد با مضاف‌الیه: لذت انگور بیوه داند نه خداوند میوه. (گلستان)
عطف دو قید: بازآمدند سفرکرده و غارت آورده. (گلستان)

۴۲) این سخن سعدی عیناً نقل از خواجه عبدالله است: خدای تعالی می‌بیند و می‌پوشد؛ همسایه نمی‌بیند و می‌خروشد. (سخنان پیر هرات، ص ۶۵)

صفت با مضاف‌الیه: مطمح نظر جایی خطرناک و مظنه هلاک. (گلستان)
متمم با متمم: زراز معدن به کان کندن برآید وز دست بخیل به جان کندن. (گلستان)
صفت دو مفعول: جوانی خردمند از فنون فضایل حظی وافر داشت و طبعی نافر. (گلستان)
بدل: عمل پادشاه، ای برادر، دو طرف دارد: امید و بیم یعنی امید نان و بیم جان. (گلستان)

زیبایی سجع

کلام ادبی آفرینش زیبایی با زبان است. به عبارت دیگر، جوهر ادبیات زیبایی است. ترفندهای ادبی، همه، شگردهایی هستند برای زیبا ساختن زبان. یکی از این ترفندها سجع است. بنابراین، در سجع مسئله زیبایی باید بررسی و شناخته گردد. متأسفانه در کتاب‌های بلاغت و بدیع فارسی از نخستین کتاب (ترجمان البلاغه) گرفته تا کتاب‌های جدید کمترین اشاره‌ای به زیبایی و ویژگی‌های سجع نشده است. برخلاف کتب عربی که از دیرباز به زیبایی سجع اشاراتی دارند. مثلاً عبدالقاهر جرجانی در اسرار البلاغه می‌گوید:

نه تجنیس مقبول است و نه سجع نیکوست؛ مگر آن‌که معنی آن را طلب کرده باشد، چنان‌که گویی شاعر از آوردن نشان‌گیری نداشته و چیز دیگری هم به جای آن نمی‌توانسته است بیاورد.^{۴۳}

ابن اثیر، در المثل السائر، در سجع چهار شرط را لازم می‌داند:

۱. برگزیدن الفاظ مفرد؛
 ۲. هم‌نشین ساختن الفاظ به شیوه‌ای نیکو؛
 ۳. تابع معنی بودن لفظ نه عکس آن؛
 ۴. دلالت هر قرینه بر معنایی تازه تا سبب اطناب نشود.^{۴۴}
- از این چهار شرط، شرط سوم، به تعبیری، همان است که عبدالقاهر گفته است، هرچند سخن عبدالقاهر معنای عمیق‌تری دارد.
- در مطول چنین آمده است: گفته‌اند بهترین سجع آن است که طول قرینه‌ها با هم برابر باشد و، در صورت عدم تساوی، نیکوتر آن است که قرینه دوم طولانی‌تر باشد.^{۴۵}

۴۳) به نقل از شعر بی‌دروغ شعر بی‌نقاب، عبدالحسین زرین‌کوب، چاپ چهارم، انتشارات زیبا، تهران ۱۳۶۳، ص ۷۵.
۴۴) به نقل از مطول، ص ۳۶۲.
۴۵) همان‌جا.

پیش از تفتازانی، ابن اثیر سجع را، از نظر طول قرینه، سه گونه دانسته است:
 ۱. طول در قرینه برابر باشد.

۲. طول قرینه دوم بیشتر از اول باشد به شرط آن که از حد اعتدال خارج نشود.
 (ابن اثیر توضیح نمی‌دهد که حد اعتدال چیست. آنچه مسلم است طول قرینه‌ها نباید چندان باشد که گوش نتواند میان واژه‌های مسجع به راحتی نسبت برقرار سازد). اگر کلام سه‌قرینه‌ای باشد، دو قرینه اول باید برابر و سومی برابر یا طولانی‌تر باشد.

۳. قرینه دوم کوتاه‌تر از اول باشد؛ و این سخت ناپسند است، زیرا گوش خود را برای شنیدن قرینه طولانی‌تر آماده کرده ولی با قرینه کوتاه‌تر مواجه می‌شود و متوقف می‌ماند، همانند کسی که بخواهد خود را به مقصدی برساند و ناگهان پایش بلغزد.^{۴۶}

نظر ابن اثیر درباره «سخت ناپسند» بودن مورد اخیر یعنی کوتاه‌تر بودن قرینه دوم درست نمی‌نماید. اصولاً اگر قرینه اول طولانی‌تر باشد چندان تأثیری در زیبایی سجع ندارد؛ زیرا واژه مسجع اول در آخر یا اواخر قرینه اول قرار می‌گیرد و طول قرینه اول هر قدر باشد سبب ایجاد فاصله میان دو واژه سجع‌دار نمی‌شود. چند شاهد از گلستان سعدی:

صاحب دنیا به عین عنایت حق ملحوظ است و به حلال از حرام محفوظ.

اغلب تهی‌دستان دامن عصمت به معصیت آلاینند و گرسنگان نان ربایند.

زن جوان را اگر تیری در پهلو نشیند به که پیری.

چنان‌که می‌بینم، برخلاف نظر ابن اثیر، قرینه اول، اگر طولانی‌تر باشد ولو زیاد، نه تنها سخت ناپسند نیست بلکه، در درجه بعد از سجع با قرینه مساوی، نیکوترین سجع است. از طرفی اگر قرینه دوم طولانی‌تر باشد، میان دو واژه سجع‌دار فاصله زیاد می‌شود و گوش نمی‌تواند به راحتی میان آنها وحدتی احساس کند، لذا چندان مطلوب نیست؛ اما، اگر تفاوت دو قرینه اندک باشد، در حکم مساوی است.

یکی هفتاد سال علم آموخت، چراغی نیفروخت؛ یکی در همه عمر یک حرف شنید، همه را از آن بسوخت.^{۴۷}

شکسته باش و خاموش، که سبوی درست را به دست برند و شکسته را به دوش.^{۴۸}

عاشق مستور است، شب‌پره را چه گناه که روزگور است.^{۴۹}

۴۶ همان، ص ۲۶۳. ۴۷ سخنان پیر هرات، ص ۷. ۴۸ همان، ص ۶۲.

۴۹ همان، ص ۸.

از صحبت فرومایگان پرهیز؛ هرکه از ملامت نترسد از او بگریز.^{۵۰}
دوستی او بلاست، من غلام آن که به بلای او مبتلاست.^{۵۱}
ناگفته نماند که در این مثال‌ها طول قرینه دوم چندان زیاد نیست.
هم‌چنین این قول ابن اثیر که می‌گوید: «گوش خود را برای شنیدن قرینه طولانی‌تر آماده می‌کند» متکی به دلیلی نیست به علاوه، طبق این نظر، سجع‌هایی با قرینه‌های مساوی هم نباید زیبا باشد.
اما این‌که، در مطول، بهترین سجع در برابری طول قرینه‌ها شمرده شده نیز درست نمی‌نماید. صرف برابر بودن طول قرینه‌ها کافی نیست، بلکه خود طول قرینه‌ها ملاک است که نباید زیاد باشد. مثلاً این سجع‌ها با وجود تساوی نسبی طول قرینه‌ها چندان خوش نیستند زیرا گوش نمی‌تواند وحدت آوایی میان واژه‌های مسجع را به راحتی درک کند. اینک شواهدی از سخنان پیر هرات:

الهی، نسیمی دمید، از باغ دوستی، دل را فدا کردیم. بویی یافتیم از خزینه دوستی، به پادشاهی بر سر عالم فدا کردیم.^{۵۲}
اگر دستِ همّتِ عارف به حور بهشت بازآید طهارت معرفت او شکسته شود و اگر درویش از الله جز الله خواهد در اجابت بر وی بسته شود.^{۵۳}
پس بهترین سجع آن است که قرینه‌ها برابر باشند و چندان طویل هم نباشند. در صورت اختلاف طول قرینه‌ها، بهتر است که قرینه اول طویل‌تر باشد؛ زیرا اگر قرینه دوم خیلی طولانی باشد ذهن نمی‌تواند سجع را دریابد.
به علاوه، اگر قرینه‌ها از نظر ساخت نحوی نیز یکسان باشند زیباتر خواهد بود.
چنان‌زی که به ثنا ارزی؛ و چنان میر که به دعا ارزی.^{۵۴}
زمین را از آسمان نثار است و آسمان را از زمین غبار. (گلستان)
وحدت ساخت دستوری را علمای بدیع عرب و ایرانی برخلاف غربیان ترفند زیبایی‌آفرینی ندانسته‌اند حال آن‌که زیباست حتی اگر مسجع هم نباشد.
دانا چو طبله عطار است، خاموش و هنرنمای و نادان خود طبل غازی (است)، بلندآواز و میان‌تهی. (گلستان)
آنچه تاکنون درباره زیبایی‌های سجع گفته شده ناقص است یا جنبه احساسی دارد. مثلاً

۵۰ همان، ص ۶۸. ۵۱ همان، ص ۸. ۵۲ همان، منقولات میبدی، ص ۸۴.
۵۳ سخنان پیر هرات، ص ۴۶. ۵۴ همان، ص ۶۵.

بکری درباره سجع گفته است:

روح و قلب از سجع لذت می برد. سجع مقدمه شعر و صورت کوچک تر آن است. بزرگ ترها آن را دوست می دارند و کوچک ترها با آن انس دارند. حتی کودکان، در دامان مادر، با نغمه سرودهای سجع به خواب می روند.^{۵۵}

اینک ما زیبایی های سجع را، به ویژه به صورت تجربی، بررسی می کنیم. به این عبارت توجه کنید: هر چه نباید شایسته دل بستگی نیست. این جمله زیبایی ندارد حال آن که این عبارت سعدی زیباست: هر چه نباید دل بستگی را نشاید.

زیبایی این سخن سعدی در چیست؟ وقتی این عبارت را می خوانیم از اول تا آخر «نش» در واژه «نشاید» زیبا نیست، همین که «اید» (âyad) را می خوانیم سخن را زیبا می یابیم. چرا؟ چون در می یابیم که این «اید» (âyad) همان است که در آخر واژه «نپاید» آمده است. به عبارت دیگر، تکرار به کلام زیبایی بخشیده است. اما چرا تکرار زیباست؟ چون «اید» آخر «نشاید»، «اید» آخر «نپاید» را در ذهن تداعی می کند و از درک این وحدت میان دو واژه لذت می بریم. اصولاً ذهن انسان پیوسته در تکاپوی یافتن وحدت میان کثرت هاست و درک وحدت شادی آور است. پس زیبایی سخن مسجع ناشی از درک وحدت میان کثرت واژه های مسجع است.

آیا این تنها عامل زیبایی نثر مسجع است؟ به عبارت توجه کنید:

«هر چه نباید دل بستگی را» این عبارت همان سخن سعدی است تنها جای واژه «نشاید» تغییر یافته است و همین عامل، یعنی برهم زدن تقارن نشاید و نپاید که هر دوی آنها در آخر جمله آمده اند، از زیبایی کاسته است. پس عامل دوم زیبایی نثر مسجع، تقارن واژه های سجع دار است، یعنی قرار گرفتن عناصر سجع دار در آخر یا میان یا آغاز جمله.

حال به این عبارت توجه کنید:

«هر چه نباید دل بستگی را نمی شاید.» این همان سخن سعدی است متنها، در آن، پیشوند «می»، که دارای یک هجاست، به «نشاید» افزوده شده و، در نتیجه، دو واژه «نپاید» و «نمی شاید» سجع دارند ولی هم وزن نیستند. پس کلام، اگر واژه های مسجع در آن هم وزن باشند (سجع متوازی)، زیباتر خواهد بود. اما عبارت «هر چه نباید در این جهان فانی و

(۵۵) البلاغة العربية، ص ۱۲۶.

فریبنده و بی‌وفا، دلبستگی را نشاید» بی‌شک زیبایی سخن سعدی را ندارد. زیرا قرینه دوم زیاد طولانی شده و میان دو واژه سجع دار فاصله زیاد افتاده است. حال آن‌که در عبارت «هر چه در این جهان فانی فریبنده و بی‌وفا نباید دلبستگی را نشاید»، به‌رغم طولانی شدن قرینه اول، میان واژه‌های سجع دار فاصله زیادی نیفتاده، لذا از زیبایی سخن چندان کاسته نشده است. حال اگر سخن سعدی را به صورت «هر چه پایدار نباشد دلبستگی را انتظار نباشد» درآوریم، واژه‌های سجع دار و، در نتیجه، حروف قافیه تغییر یافته است. پیداست که حروف مشترک در «نپاید» و «نشاید» خوش‌تر است تا در «پایدار» و «انتظار». به عبارت دیگر، نغمه و تلفیق بعضی از حروف زیباتر از بعضی دیگر است.

حال اگر عبارت بالا را به این صورت درآوریم:

«هر چه ناپایدار است دلبستگی را انتظار نیست»، بی‌شک از زیبایی آن کاسته می‌شود؛ زیرا اولی ردیف دارد و دومی، ردیف‌گونه.

باید دانست که آنچه گفتیم مربوط به سجع مطرف و سجع متوازی است و وجوه زیبایی در سجع‌های دیگر کمابیش متفاوت است. به هر حال، درباره سجع این نکات نیز اهمیت دارد:

۱. سجع باید طبیعی و دور از تکلف و تصنع باشد، به عبارت دیگر، معنی باید سجع را بطلبد.

۲. دکتر بکری معتقد است که معنی قرینه دوم نباید مترادف قرینه اول باشد^{۵۶}. این سخن درست نمی‌نماید؛ زیرا سجع مربوط به کلام ادبی است و کلام ادبی جنبه خبری ندارد یا اصل، در آن، جنبه خبری نیست بلکه اصل زیبایی است و کلام بدون زیبایی ادبی نیست. لذا، در کلام ادبی، اطناب و ایجاز در صورت زیبایی و داشتن نکات بلاغی مطلوب است، برخلاف زبان علمی که صرفاً جنبه خبری دارد و مساوات می‌طلبد، لذا آوردن مترادف در آن وجهی ندارد.

از طرفی، در زبان خبری، آوردن سجع اصلاً مطلوب نیست. در کلام خبری اگر تصادفاً سجع بیاید محسوس و برجسته نیست، مثلاً در این عبارت: «ایرج کتاب جغرافی ایران مرا برداشت و به روی میز تحریر خود گذاشت».

(۵۶) همان، ص ۱۲۷.

آوردن مترادف، به ویژه همراه با سجع، در کلام ادبی نه تنها مطلوب نیست بلکه با بهره‌گیری از ترفندهای ادبی و سجع به کلام زیبایی می‌بخشد؛ مانند

مال‌داری را شنیدم که به بخل چنان معروف بود که حاتم طائی به کرم، تا به جایی که نانی به جانی از دست ندادی و گریه ابوهریره را به نغمه‌ای نخواستی و سگ اصحاب کهف را استخوانی نینداختی. (گلستان)

همه عیش‌ها در بی‌عیشی است، همه توانگری‌ها در درویشی است.^{۵۷}

نکته دیگر این که شمار قرینه‌ها نباید زیاد باشد چندان که ملال آورد. شمار قرینه‌ها در حد دو و سه و چهار مطلوب است و این همان است که در نثر مسجع سعدی می‌بینیم و غالب سجع‌های خواجه عبدالله نیز این‌گونه است و بیشتر از این خوش نیست و این امتیاز کلام مسجع است نسبت به شعر سنتی. زیرا در شعر سنتی، مثلاً در قصیده، از آغاز تا پایان قافیه تکرار و خسته‌کننده می‌شود. اما، در نثر مسجع، پس از هر چند قرینه سجع تغییر می‌کند و تنوعی در قافیه حاصل می‌شود. علاوه بر این، در میان نثر مسجع می‌توان نثر مرسل یا شعر یا آیه و حدیث آورد که خود تنوع بیشتر پدید می‌آورد.

نکته دیگر این که نثر مسجع فارسی معمولاً همراه با ردیف یا ردیف‌گونه است، این ردیف خود به زیبایی موسیقایی نثر مسجع می‌افزاید:

هر که راز در ترازوست، زور در بازوست.

انتظار را طاقت باید و ما را نیست، صبر را فراغت باید و ما را نیست.

حذف به قرینه نیز زیباست زیرا نوعی تسهیم است و شرکت دادن ذهن خواننده در تکمیل کلام:

زن جوان را تیری در پهلو نشیند به که پیری. (گلستان)

قحبه پیر از نابکاری چه کند که توبه نکند و شهنه معزول از مردم‌آزاری. (گلستان)

یکی دیگر از ویژگی‌های نثر مسجع برجسته شدن لفظ، به ویژه واژه‌های سجع است. هم‌چنین برجسته شدن معنی. از طرفی، چون سجع خاص مضامین شاعرانه و ادبی است یا مضامینی که رنگ و مایه ادبی دارد، معمولاً با ترفندهای ادبی همراه است که آن را زیباتر و دلنشین‌تر می‌سازد.

□